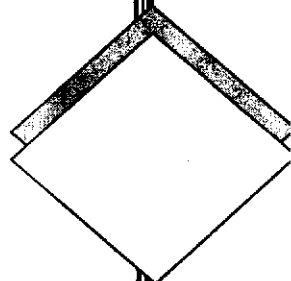


مصاحبه با دکتر قراملکی
در مورد چستی و بایستگیهای
کلام جدید

پژوهشگاه مطالعات فرهنگی و اجتماعی
پرتال بین‌رشته‌ای
مرتضی مزگی نژاد



۱- یک تصویر این است که کلام، یک ابزار دفاعی است برای دفاع از ارزشهای دینی؛ به این معنا که ارزشهای دینی را توضیح بدهد، تبیین کند و به آن نظام بدهد، سازمان بدهد و به شکل یک نظر در بیاورد و برای اثباتش ادله بیاورد و اگر شبهاتی و مخالفتهایی هست آنها را پاسخ دهد. در این تعریف باید دقت شود که کلام متعلق است به ارزشهای اندیشه دینی. یعنی مسبق به وحی و تفکر دینی. به علاوه همه ابعاد تفکر دینی در اینجا مورد توجه متکلم هست. اگر کسی پرسد که چرا شارع مقدس چنین گفته است، چه اینکه سخن شارع مقدس اخلاقی، فقهی یا هر چیز دیگر باشد، طبق تعریف دفاعی باید پاسخ بدهد. حیطه کلام یک حیطه گسترده است و روشها و ابزارهای هم مختلف و متنوع است.

۲- تصویر دوم این است که ما جنبه دفاعی را نگاه نکنیم و بگوییم که کلام، به تحصیل معرفت می پردازد نسبت به جهان هستی، منتهی با تکیه بر وحی. یعنی کلام را بگوییم که از وحی، برای ما جهان شناسی را می دهد چنانکه فلسفه، جهان شناسی را می

س: جناب آقای قراملکی، معنای کلام، خودش دارای ابهامات زیادی هست، به دلیل اینکه تعاریف مختلفی در طول تاریخ از این واژه شده، مخصوصا اگر فصل جدیدی را بر آن اضافه کنیم ابهاماتی هم بر این وارد خواهد شد. حضرت عالی بفرمایید که آیا می توانیم یک تعریف جامعی از این تعاریف داشته باشیم به صورتی که بتوانیم آن را مبنای بحث در کلام جدید قرار بدهیم؟

ج: دانشمندان ما، بین کلام جدید در مقام تعریف و کلام در مقام تحقق، در داوریها در می آمیختند، یعنی گاهی کلام را تعریف می کردند، آن گونه که باید باشد و گاهی درباره آن سخن می گفتند آن گونه که هست. فاصله بین کلام محقق با کلامی که باید باشد فاصله زیادی بوده است و این هم بر ابهامات افزوده است.

اما به طور کلی می توان گفت که در تفکر سنتی دانشمندان ما، اعم از سلفی ها و متکلمان و فیلسوفان و طلبه ها دو تصویر عمده از چیستی کلام وجود دارد و می توان تمام تعاریف را به این دو تصویر ارجاع داد. به شرط اینکه بگوییم دو تصویر عمده از کلام، آنگونه که باید باشد:

دهد، منتهی در فلسفه با تکیه بر عقل محضیم ولی در کلام با تکیه بر شرع و تکیه بر آموزه های دینی. این تعریف هم در قرن پنجم پیدا شده و به شکل های مختلفی هست گاهی کلام خداشناسی را به انسان می دهد، گاهی هستی شناسی را به انسان می دهد، و در قرن هفتم و هشتم و نهم رایج است. یعنی غالب دانشمندان در این چند قرن به دفاعی بودنش توجه نمی کنند، نادر بودند کسانی که جنبه دفاعی را لحاظ کنند. این دیگر گستردگی تصور دفاعی را ندارد.

بنابراین ما دو تصور عمده داریم؛ اما اگر بخواهیم تصویری را ارائه بدهیم که هم شامل کلام در مقام تحقق و هم کلام در مقام تعریف و هم جنبه معرفت ذاتی بشود، کافی است که به هویت واسطه گی کلام توجه بکنیم. یعنی بالاخره کلام دانشی است که با مخاطبان وحی از وحی سخن می گوید، حتی ما نمی گوییم که کلام، دانشی است که درباره وحی سخن می گوید. چون درباره وحی سخن گفتن امروز در شاخه های مختلف دین پژوهی وجود دارد که ما باید متمایز کنیم کلام را از دیگر دین پژوهی ها. بنابراین می توانیم بگوییم: کلام، یک معرفت واسطه ای است.

یعنی عقلاً معرفت دانش است منتهی هویت اش هویت واسطه ای است. یعنی به جای اینکه بگوییم ابزاری است ما می گوییم واسطه ای است بین وحی و مخاطبان عام. یعنی وحی را بتواند در دسترس مخاطبان وحی قرار بدهد. این تعریف، البته اخلاق را هم شامل می شود که با آوردن قیدهایی می توان آنها را بر طرف کرد. مثلاً کافی است که بگوییم: واسطه ای است بین وحی و ذهن و زبان مخاطبان نه رفتار و کردار آنها، بنحوی که بتواند آموزه های دینی را مقبول ذهن مخاطب قرار دهد.

این تعریف، همه تعریفها را در بر می گیرد. کلامهای محقق هم بالاخره واسطه اند. حالا اعم از اینکه این نقش واسطه ای، خوب ایفا شود یا نشود، چون در کلام محقق بعضی از نظامهای کلامی ضعیف اند و این نقش را ایفا نکردند. یعنی می خواهیم بگوییم این تعریفی که ما سعی کردیم ارائه دهیم، همه نظامهای کلامی را در مقام تحقق می پوشاند و هویت ابزاری و ... را هم می پوشاند.

س: با توجه به فرمایشی که داشتید (نقش واسطه ای داشتن کلام)، نگاه تجدید پذیری بر کلام چه هست و تأثیرش چیست؟

- ج: اتفاقاً بر اساس این تعریفی که ارائه شده، تجدد پذیری کلام خیلی روشنی دارد. ببینید شما وقتی که هویت دفاعی دارید، غالباً از تجدد باید بفهمید که شبهات جدیدی در پیش رو دارید و شما باید این شبهات جدید را جواب بدهید. آن وقت با حفظ مبانی سنتی و نظام و ساختار سنتی تلاش خواهید کرد که این شبهات جدید را پاسخ دهید و بعد هم متوجه خواهید شد که بین شما و مخاطباتان، هم زبانی نیست. برای اینکه شبهات جدید با مبانی جدید به صحنه آمدند و روشهای جدیدی را لازم دارند بنابراین نمی شود با چهار چوبهای پیشین، شبهات را پاسخ داد. در نتیجه شما در برنامه کلامی تان با یک نوع عدم توفیق مواجه می شوید و تجدد پذیریتان به جهت توفیق پیش نمی رود. اما وقتی شما هویت واسطه‌ای را لحاظ کنید آن وقت خواهید دانست که وقتی مخاطبان، ذهن و زبانشان تحول پیدا کند تحولی اساسی و حقیقی، در نتیجه شما باید قاعده نظام معرفتی تان را تغییر بدهید. به عبارت دیگر، تعریفی که کلام معرفتی واسطه‌ای می کند، بین سه چیز تمایز قائل می شود:
- ۱- بین هویت کلام خود حقیقت و اصالت و آن غایت اصلی کلام آن را گفتیم آن هویت است هویت واسطه‌ای.
- ۲- اضلاع، و تک تک اضلاع کلام مثلاً مسأله کلام یک ضلع است، موانع کلامی یک ضلع است. زبان، موضوع و... اینها ضلعهای مختلفی از کلام است. این هم عنصر دوم.
- ۳- نظام معرفتی، نظام معرفتی غیر از هویت معرفتی است و غیر از یک یک اضلاع است. نظام معرفتی یا هندسه معرفتی، مجموعه این اضلاع است که در یک ارتباط متقابل به صورت یک شبکه در هم تنیده‌اند. یعنی اینکه چون روش با مسأله در ارتباط است و مسأله با قضاوت در ارتباط است و شما همیشه در یک معرفت نزاع می کنید. این مال همه معرفتها است. هر معرفتی یک نظام معرفتی دارد. آن وقت می توان تصور کرد که سه جور تجدد این جا عارض می شود. یک تجدد بر آن هویت معرفتی عارض می شود، یعنی اساساً معرفتتان برود، یک معرفت دیگر جایش بیاید ولو اینکه هر دو کلام بدانید یک زمان است که، نه بگویند

هویت معرفتی عوض شده، یعنی اساساً یک چیز تماماً نو آمده که آن وقت اشکال خواهند کرد که پس چرا کلام است؟ و چرا این لفظ را اطلاق می کنید؟ و از آن طرف هم ادعا نکنید که فقط یک مسأله عوض شده، فقط یک ضلع عوض شده، چون اضلاع در هم تنیده اند؛ یک ضلع که عوض شود اضلاع دیگر هم عوض می شوند. بنابراین تعریفی که ما می کنیم که کلام، معرفت واسطه‌ای است بین وحی و مخاطبان وحی، ما را از یک افراط و تفریط در تجدد پذیری کلام باز می دارد. افراط در اینکه بگوییم هویت معرفتیش عوض شده، تفریط در اینکه بگوییم اصلاً یک ضلعش عوض شده، ما می توانیم ادعا کنیم که نظام معرفتی مان عوض شده، یعنی همه اضلاع تنیده به هم، اما هویت معرفتی مان حفظ شده است. هندسه معرفتی عوض شده، اما هویت معرفتی حفظ شده است. هویت معرفتی یعنی اینکه این واسطه‌گری بین وحی و مخاطبان وحی را حفظ کردیم یعنی این متکلم جدید باز واسطه است بین وحی و مخاطبان وحی. اما هم نظام

فکریش چه شده؟ عوض شده. به نظر می رسد که اینجا من باید دو نکته را بیفزایم؛ یکی این است که در واقع شما نگاه کنید به کسانی که یکی از این دو حرف را زده اند. یا در جانب افراطند یا در جانب تفریط. گمان می رسد آنهایی که در جانب افراط سخن گفته‌اند که: امروز کلام اصلاً رسالت جدیدی پیدا کرده و آن نه دفاع است و نه اصلاح است بلکه عرضه ایمان است؛ تبیین ایمان است؛ ارائه ایمان است. خوب اگر دقت کنیم این عرضه ایمان و این تبیین ایمان وجوهی از واسطه‌گری است. یعنی واسطه بین وحی و مخاطب بودن یک وجهش دفاع از شبهات است، یک وجهش تبیین عقائد دینی است، یک بخش از آن هم عرضه ایمان است. بنابراین هویت معرفتی ما حفظ شده، اگر کسی هویت کلام را به دفاع بداند؛ اینجا خواهد گفت که، هویت عوض شده چون حالا دفاع نمی کند؛ حالا ایمان را عرضه کنیم. اما اگر از اول بگویید که هویت کلام همان واسطه بودن بین وحی و مخاطبان است و واسطه بودن وجوهی

کلامی در عرض هم‌اند. کلام سنتی و کلام جدید در طول هم‌اند. بنابراین می‌شود که نظام را تغییر داد ولی در عین حال هویت کلام را تغییر نداد. منتهی اینجا یک نکته‌ای هست و آن این است که ما باید در کلام جدید، موضعمان را نسبت به کلام جدید مشخص کنیم. در اینجا هم باز افراط و تفریطی هست و اعتدالی هست. خیلی‌ها با سنت زدگی تمام سخن از کلام جدید می‌زنند؛ یعنی با حفظ نظام کلام سنتی، چهار چوبها و مبانی می‌خواهند به استقبال یک سری مسائل جدید کلامی بروند، که به نظر بنده، این با شکست مواجه می‌شود. یک نظر افراطی هم این است که از سنت می‌برند. نسبت به کلام سنتی بی‌مهری می‌ورزند، عمداً غفلت می‌کنند، پشت می‌کنند. اینها سنت زدایانند و به بهانه اینکه دنیا عوض شده و مسائل عوض شده از تلاشهای متفکران غفلت می‌کنند. این به نظر من یک بیماری روانی است. نه تنها کلام جدید را عقیم می‌کنند، نه تنها به جایی نمی‌تواند برسد، بلکه اساساً یک مشکل روحی است. عوامل روانی دارد تا عوامل معرفتی. در دنیا هم هیچ وقت این جور نبوده که آدم با پشت کردن به سنت بتواند پیشرفت کند.

دارد، یک وجهش این است که دفاع کند، یک وجهش هم این است که ایمان را عرضه کند. بنابراین هویت معرفتیش باقی می‌ماند. در قول تفریط هم اگر مثلاً می‌گویند مسأله عوض شده، ما می‌پرسیم که، با عوض شدن مسأله، آیا روش عوض نمی‌شود؟ این مسائل نو، با خود مبانی جدیدی که این مسائل جدید را ایجاد کرده، به میان نمی‌آورد؟ یعنی همین طور تأمل که بکنید می‌بینید یک ضلع که عوض بشود اضلاع دیگر را هم عوض می‌کند.

بنابراین ما معتقدیم که بر اساس تعریف واسطه‌ای بودن، مفهوم تجدد خود را نشان می‌دهد، که در تعریف کلام ریشه دوانده است. چون بنا به تعریف کلام، کلام یک پایش به سوی مخاطبان است، بنابراین تجددی عارض می‌شود بر مقام تعریف. در واقع ما معتقدیم که تفاوت کلام سنتی با کلام جدید، در واقع در نظام کلام است. اما هویت و رسالتشان یکی است. باید در نظر داشته باشیم که این پدیده قبلاً هم بوده. یعنی نظام کلام شیعه، نظام کلام اشعری، نظام کلام اعتزالی، اینها همه نظامهای کلامی‌اند، اما اینها نظامهای

که نظام کلامی مان را عوض کنیم . اما این حادثه در غرب رخ داده است . چون در غرب رخ داده متکلمان مسیحی پیش از ما ، نسبت به این دنیای جدید موضع داشتند ؛ لذا ، ابتدا آنها تجدید یافتند . بنابراین کلام جدید به یک معنا به لحاظ تاریخی مسبوق است به تجدیدی که در آنجا رخ داده است . اما در اینجا ما می توانیم چند موضع بگیریم ؛ یک موضع این است که بگوئیم صرفاً چون این تجدید در غرب رخ داده ، این را یک امر شیاطانی تلقی کنیم ، یک امر نامیمون تلقی کنیم و بگوئیم که ما نباید اساساً نسبت به این تجدید که این طور پیش آمده است توجهی داشته باشیم ، به نظر من این نوع موضع گیری ، حذف مسأله از نظر حل مسأله است . هنری که در فرد ایجاد می کند ، مسأله را می خواهد نبیند . نه مرزهای فرهنگی میتواند بسته باشد و نه بسته هست . بنابراین دنیای تجدید یافته به اینجا هم کشیده می شود که کشیده شده . و یادمان باشد که بشریت دو انقلاب دیده ، انقلاب در صنعت و انقلاب در فن آوری ارتباطات . هر دو ذهن و زبان بشر را متجدد کرده . این انقلاب دوم باعث شده است که جهان حقیقتاً به یک دهکده جهانی تبدیل شود . در دهکده جهانی

فلسفه جدید و دنیای جدید ، بخشی از پیشرفت خودش را در این یافته است که به سنت خودش رو کرده است . من یک مثال ساده می زنم : در بعضی از کلاسهای کلام جدید دیده می شود که در بحث ایمان ، آراء هر متفکر شهید گمنام بحث می شود ؛ اما شهید ثانی که در کتاب «حقائق الایمان» ، انصافاً دیدگاههایی بیان کرده که امروز هم می تواند در بحث ایمان برای ما ره گشا باشد ، اصلاً یاد نمی شود . بنابراین ما باید با معارفهای جدید ، نسبت به کلام سنتی افراط و تفریط نکنیم .

س : استاد ، برخی در جامعه ما کلام جدید را محصول ترجمه های جهت دار و کلام آسیب خورده مسیحی می دانند که نتیجه الهیات بشری آن جامعه است و می گویند که گروهی نرم افزار آسیب خورده کلام مسیحی را در سخت افزار تعابیر مذهبی مستند جامعه اسلامی به جریان انداخته و تکثیر می کنند . نظر شما در این مورد چیست ؟

ج : عرض کنم خدمتان ، مفهوم جدید به یک معنا بسترش دنیای جدیدی است که در غرب پیدا شده است ، در این نباید شک کرد . یعنی دنیای جدید پیش آمده ، مخاطبان وحی عوض شده اند از نظر زبان و این طلب کرده

مسائل جهان ، خانواده می شود و در نتیجه یک خانواده نمی تواند بگوید این بخش از تفکرات شیطانی است و این باید طرد شود . ولی در این دهکده این حرفها زده می شود و ما در این دهکده زندگی می کنیم ؛ بنابراین به نظر بنده ، این موضع ، موضع درستی نیست . اما یک موضع دیگر که در سؤال شما هم آن نهفته شده این است که ما بیائیم آنها را به طور کامل الگو قرار بدهیم . الگو که می گوئیم الگوی رفتاری نیست ، الگوی معرفتی است ؛ یعنی اینکه مسیحی ها در مقابل دنیای جدید هر مسأله ای که داشتند ما مسأله خودمان را بگوئیم و هر جوابی که داشتند ، ما پاسخ برای مسأله خودمان بیاوریم . این موضوع هم به چند دلیل درست نیست . یک دلیلش این است که اساساً فرهنگ دنیای جدید می تواند نسبت به فرهنگ ما مسائل خاصی را ایجاد کند و به علاوه با توجه منابع دینی مان پاسخهای دیگری داشته باشیم . نه نسخه ای که آنها پیچیده اند ؛ می توانیم بگوئیم نسخه ای است برای ما ، نه حتی مسائل که آنها داشتند . بله من هم می فهمیدم که برخی از متکلمان درس کلام جدید ، نوعی الهیات مایل به مسیحی کار می کنند . حالا خواسته یا ناخواسته ، سهواً یا عمداً

، آن بحث دیگری است ؛ بنده می خواهم بحث کنم اصلاً بین کلام اسلامی و به تعبیر مسامحی کلام مسیحی ، تفاوت خیلی زیادی است . اولاً ترجیح می دهم که بگوئیم «الهیات مسیحی» و برای خودمان بگوئیم «کلام اسلامی» ؛ برای اینکه نظام اعتقادی اسلامی با نظام اعتقادی مسیحی ، دو نظام مختلف است . نظام اعتقادی اسلامی مبتنی است بر «وحی» ، به معنای سخن گفتن خدا با ما ، کلام خدا ، لذا نظام اعتقادی ما کلام است . در الهیات مسیحی نظام اعتقادی آنها مبتنی بر وحی است منتهی به معنای نظریه تجسد نه تکلم ، این نظریه تجسد باعث یک نوع نظام اعتقادی شود . وقتی که دو مفهوم از وحی در میان است وقتی که دو تلقی در میان است ، اختلاف بیش از اختلاف مصداقی است ، بنده معتقدم اختلاف در نظام معرفتی و اگر بگوئیم کلام واسطه ای است بین وحی و مخاطبان ، وحی اینجا فرق می کند ، بنابراین نظام اعتقادی اینجا فرق می کند ، بنابراین ما نمی توانیم اینجا این را بگیریم . اما موضع سومی است که من مایلم این سه موضع را با هم مقایسه شود ، اینکه یک عده کلام جدید می گذارند ولی الهیات مسیحی ارائه می کنند . این دلیل نیست که

نیست) یکی اینکه: کلام جدید بگوئیم الهیات مورد مسیحی کار کنیم. یکی این است که: اصلاً دنیای جدید را به رسمیت بشناسیم بر اساس وحیی که داریم یک نظام کلامی استواری را بتوانیم ایجاد کنیم. البته ایجادش هم دفعی نیست از آزمون و خطاهاست یک عده بیابند الهیات مسیحی به جایش بگویند. شما انکار کنید آنها اصلاح کنند حتی یک سری هم کلام جدید بگویند و همین طور پیش می رود این داستان. تا بالاخره شما می توانید. راه علاجش بر می گردد به تعریفی که من از کلام عرض کردم. اگر بدانیم که کلام هویت واسطه‌ای بین وحی و مخاطبان دارد دیگر در اینجا هم الهیات جدید مسیحی جای خودش را نمی دهد به کلام، یعنی کلام جای خودش را نمی دهد به الهیات مسیحی.

س: استاد با توجه به فرمایشهای قبلی تان، چه توصیه‌هایی دارید برای دانش پژوهی که می خواهد در زمینه کلام، مخصوصاً کلام جدید کار و تحقیق کند؟

ج: سؤال بسیار مهمی است؛ به نظر می رسد که شناختن دنیای جدید یکی از مهمترین شرایط ورود به تحقیقات کلامی است. باید آفات روشهای تفکر کلامی را به خوبی

کلام جدید هیچ چیزی نیست جز الهیات مسیحی؛ این یک نوع کار است، یک نوع تلقی است، یک نوع (شما تعبیر کنید) انحراف است، یک موضع گیری است. ما موضع گیری دیگری می توانیم داشته باشیم، آن موضع گیری سوم عبارت است از اینکه دنیای جدید را به رسمیت بشناسیم، تشکیلاتش را هم جدی بگیریم. بر الهیات مسیحی هم وقوف کامل داشته باشیم و بدانیم که دنیای جدید برای الهیات مسیحی چه مشکلی بوجود آورد و چه جوابهایی دادند. ولی اینها همه به عنوان یک سری منابع و اطلاعات ما باشد. آن وقت بیائیم ببینیم که دنیای جدید در فرهنگ اسلامی چگونه عمل کرده است و چه مشکلاتی ایجاد می کند و ما چه جوابهایی داریم؟ یعنی راه مبارزه با موضع دوم، ترک کلام جدید نیست؟ بلکه مدون کردن یک نظام حقیقتاً اسلامی برای کلام جدید است. بنابراین شایسته نیست که بگوئیم چون عده‌ای کلام جدید را با الهیات جدید مسیحی اشتباه کردند، پس کلام جدید ضرورت ندارد باید آن را ترک کنند. بنابراین به نظر می رسد، ما سه موضع می توانیم داشته باشیم، (البته این سه موضع هم حصر عقلی

یک پدیده کثیر الاضلاع دینی فقط یک ضلع را بینیم و گمان کنیم که چیزی نیست جز این ضلع، کما اینکه در تجربه دینی خطا خیلی رخ می دهد. متألهان جدید، متکلمان جدید، دین پژوهان که در تجربه دینی سخن می گویند مثلاً مبانی زیست شناختی تجربه دینی را پیدا می کنند و فکر می کنند که تجربه دینی چیزی نیست جز فرایند زیست شناختی یا فرایند بیولوژیکی که ما پیدا کردیم.

۴- چون کلام جدید مسبوق به الهیات مسیحی است، حتماً باید الهیات درون مسیحی را بشناسیم. اما آن را با کلام جدید در نیامیزیم و تمایز معرفتی بین اینها را بشناسیم. همچنین کلام جدید با کلام سنتی این فرق را دارد که در کلام سنتی کم و بیش، نسبت به منابع اصلی دین مثل قرآن و سنت، گویی یک نوع استغناء پیش آمده است یعنی شما وقتی کتاب «کشف المراده» یا کتابهای کلامی سنتی را می خوانید، خیلی به ندرت مگر در یک سری مباحث خاصی، کار دارد به اینکه ببینید قرآن در این زمینه چه می گوید. مثلاً در بحث نبوت، در بحث توحید، و

بشناسید، که من چند مورد را فهرست می کنم :

۱- یکی این که سنت گرایی داشته باشیم ولی سنت زدگی نداشته باشیم؛ در کلام سنتی نباید توقف کنیم.

۲- نباید سنت زدایی کنیم و به کلام سنتی پشت کنیم. کلام سنتی یکی از منابع و ذخایر مهم میراث فرهنگی ماست. باید از آن استفاده کنیم، و قوف به آن داشته باشیم.

۳- این که کلام جدید یک دانش میان رشته‌ای است و کسانی در این رشته پیش می روند که اساساً میان رشته‌ای کار کرده و به دانشهای زیادی وقوف داشته باشند. یعنی امروز نمی شود به روانشناسی دینی، جامعه شناسی دینی، فلسفه دین و تاریخ ادیان بی توجه بود و در عین حال از کلام جدید سخن گفت. متکلم جدید باید در بسترهای مختلف اطلاعات داشته باشد و بتواند یک کار میان رشته‌ای را انجام بدهد والا تک بعدی می شود. یکی از آفات روش شناختی در کلام جدید خطائی است که به آن خطای تحلیلی نگری یا تک بعدی نگری می گویند. از

شکاکیت هیومی را بر طرف کند به تعبیر خودش توانست هندسه و حساب و علوم تجربی را از شکاکیت برهاند، اما اعلام کند که الهیات و متافیزیک محال است. حالا حق با او هست یا نیست، خطا کرده یا نکرده، به عنوان یک واقعیت تاریخی، این حرف کانت سایه‌اش تا امروز در غرب ادامه دارد. یعنی هر کسی به نحوی در این زمینه کار کرده است آن وقت، کانت و مبنای کانت، در واقع، آن رئالیسم حاکم از زمان ارسطو تا امروز را رئالیسم خامی تلقی کرده. و باید یا از رئالیسم دست می‌کشیدند یا قرائتهای جدید از رئالیسم ارائه می‌کردند که هر دو کار در غرب شد. قرائتهای جدید مثل رئالیسم تخمینی، رئالیسم کانتیت پری، رئالیسم های پیچیده‌ای که مطرح شد. این به معنای این بود که اصلاً تصور ما از عقلانیت، در غرب عوض شده. نظریه های جدیدی برای مسأله عقلانیت پیش آمده و متکلم نمی‌تواند نسبت به این مسأله بی تفاوت باشد. اگر متکلم در فضای رئالیسمی ارسطو قدم بزند همان ادله او در آن فضا مقبول است، اما اینک در فضای رئالیسم های پیچیده خنده آور می‌شود. البته ما نمی‌گوئیم که حق هم همین است توصیه می‌کنیم که در دنیای

... گویی که فقط می‌شود با یک پدیده پیشینه عقلی جلو برویم؛ کلام، مهمترین منبعش قرآن و حدیث است بدون آشنایی قرآن و حدیث نمی‌شود کلام جدید را مرور کرد.

س: استاد، چه تحولاتی در جهان امروز رخ داده که می‌تواند برای متکلم مهم باشد؟
ج: در دنیای غرب، قرن ۱۶ قرن بسیار مهمی است. بعد از رنسانس در قرن شانزدهم، یک تزلزل، یک بی‌ثباتی، یک فقدان یقین پیش آمد، که به این دوره می‌گوئیم «عصر باروک». عصر باروک در لغت یعنی مرواریدهای نامنظم. عصر باروک یعنی عصری که هیچ ثباتی، هیچ پایگاه یقینی یافت نمی‌شود. شک گرائی عجیبی در این دوره رخ داد. ما شک گرایان فراوانی را در این دوره داریم در این شک گرائی چند تا، در واقع، برنامه واکنشی پیش آمد که مهمترین آنها «دکارت» و «یکن» و آرمان دکارتی - یکنی پیش آمد که می‌خواست یک یقین به ما بدهد، پایگاهی را به ما بدهد. اما همین آغاز یک سری درسهای معرفت شناختی شان رسید به شکاکیت «هیوم». و نهایتاً اوج این بحث رسید به «کانت». کانت که می‌خواست

آن این است که ؛ در کلام سنتی ، انبیاء به یک معنا رقیب نداشتند . اگر هم داشتند متبنی بودند ؛ یعنی به دروغ ادعا می کردند که خدا آنها را فرستاده و متبیان در طول تاریخ هیچ اثری نداشتند یعنی نه پیروی اندوختند ، نه توانستند در مقابل انبیاء جریانی داشته باشند . و آنها یک جریانهایی ابتری بودند . اما در دوره مدرنیستی جدید ، اساساً انبیاء رقیبهایی پیدا کردند ، این رقیب ها خیلی مؤثر بودند ، یعنی جریانهایی مؤثر تاریخی بودند . پیروان زیادی پیدا کردند . مدتها مردم را داشتند ، اینها کسانی بودند که می گفتند ما ، مثل انبیاء درباره بشر رسالت داریم و آن نجات بشر است . این هم مشترک با همدیگر ، از آن طرف ما را خدا فرستاده ، ما خودمان فرستاده شده ایم ، خودمان آمده ایم و اتفاقاً همه این آقایان در دوره مدرنیست ، شعار حذف خدا ، یا بی خدائی یا قطع رابطه انسان با خدا را داشتند ، این رقابت خیلی جدی و مهمی است برای انبیاء ، که انبیاء نجات بشر در ارتباط با خدا را تأمین می کردند . دست اینها را می خواهند معکوس بکنند ، کسانی آمدند که من آنها را پیام آوران سکولاریستی می دانم مثل : «آگوست کنت» ، «مارکس» ، «فروید» و

غرب این گونه شود . مخاطبان ، در فضای تلقی های جدید از عقلانیت ، نسبت به ادله دینی گذشتگان یک حالتی برخورد کردند که گوئی همه اینها حرفهای ناشی از ساده انگاری اند . این تحول معرفت شناختی بود که این دید به چیزهای زیادی انجامید . مثلاً به پلورالیسم معرفتی و تأسیس منطق های چند ارزشی انجامید . اینها همه خبری دادند از اینکه اساساً نظریه شناخت ، عوض می شود . مهم تر از همه ، خطاهای سیستماتیک ذهنی کشف شدند . ببینید قبلاً ما فکر می کردیم خطاهای فکری قابل درمان نیست . سیستماتیک اند ، اینها با ما همراهند و نمی توانیم آنها را درمان کنیم ، باید با اینها کنار بیایم . این توانست آن تلقی یقینی که در گذشتگان بود را مخدوش کند . نگاه ما به عقل ، از آن طرف تلقی کرد که در تفکر سنتی از انسان بود . انسان خودش را چگونه می دید و در دنیای جدید این هم عوض شد ، اومانیزم آمد ، مکتبهای اومانیزی فراوانی آمدند ، تلقی انسان را عوض کردند ، انسان تک محور و انسان حق مدار عوض شد . تلقی انسان افراد یک جور دیگر شد . از آن طرف مدرنیزم آمد . مدرنیزم به نظر بنده جنبه ای دارد که برای متکلم خیلی مهم است و

اولاً فرهنگها چند صدایی خواهند شد؛ در پرتو همین حادثه نسلهای چند نژادی به میان آمدند؛ و یک دهکده جهانی دارد شکل می گیرد. در این دهکده یک متکلم نمی تواند همان نسبتی را به ادیان دیگر داشته باشد که در قدیم داشت. یعنی با ادیان ارتباط خیلی نزدیک دارد، ادیان را بهتر می شناسد و این ادیان تأثیر می گذارد، طبیعتاً پلورالیزم دینی یک مسأله جدی می شود در این معنا. ببینید همین حادثه گفتگوی تمدنها، بالاخره دو سر دارد. یا گفتگوی تمدنهاست یا برخورد مواجهه‌ای تمدنها، ولی هر دو در یک چیزی مشترکند، دنیا به دلیل اینکه دهکده کوچک جهانی شده، تمدنها می توانند با همدیگر مواجهه جدی تری داشته باشند. یک مواجهه ای که تمدن ایران و یونان می توانست قرنها داشته باشد، حالا به آن قرنها نیاز نیست، خیلی به سرعت مواجهه برای اهل کلام حادثه کوچکی نیست: زیرا زیر ساخت تمدنها زیر ساختهای تفکر دینی است و این بر می انگیزاند که متکلم، به نظر بنده، در گفتگوی تمدنها، سهم بیشتر مال متکلمان است؛ متکلمان باید بتوانند دینشان را به مخاطبه تمدنها فرا خوانند: یعنی مردم را، تمدنها را به گفتگو بر

دیگران. این برای متکلم یک حادثه کوچکی نیست؛ متکلم باید اینجا وارد میدان شود و پاسخ این مطالب را بدهد و نشان بدهد که اصلاً نظریه نجات چیست؟ نجات انبیاء با نجات اینها چه فرقی دارد؟ بحث تجربه توفیق و عدم توفیق هر دو طرف به میدان می آید؛ اینها بحثهای خیلی جدیدی‌اند، مبانی جدیدی را می طلبد، اینها از جهت فرهنگی، از جهت سیاسی، مسأله لیبرالیسم، مسأله تجزیه امت مسیحی به دول مسیحی که در این دوره رخ داد، انقلاب صنعتی، انقلاب کبیر فرانسه، و اینکه آموزش باید عمومی باشد، حقوق بشر، اینها همه حوادثی بود که در دنیای جدید رخ داد و آن فضای معرفتی را می توانستند همه‌شان عوض کنند. ظهور بسیاری از فیلسوفان در اینجا برای دنیای جدید ما بسیار مهم بوده، مخصوصاً این دنیای جدید که از انقلاب صنعتی آغاز شد و نهایتاً رسید به انقلاب در فن آوری نوین ارتباطات. این را باید خیلی جدی گرفت، این حادثه خیلی مهم است که در دنیا رخ داده است. فن آوری نوین اطلاعات به بشر اجازه می دهد که فاصله زمانی و مکانی را از همدیگر حذف کند. ببیند این مشکلات زیادی را ایجاد می کند:

کنم، مساله شر امروز یا یک مفهوم جدیدی در کلام آمده و ابعاد تازه ای دارد. بنابراین متکلمان جدید هم مانند متکلمان سنتی درگیر مساله شرور هستند؛ اما با روی آوردهای کاملاً نوینی. مساله ادله خداشناسی، مساله خداشناسی کم و بیش مورد دغدغه متکلمین بوده است. اما امروز، همان ادله سنتی با یک مفهوم جدید مورد بحث ندهم یک سری ادله نوینی با آن آمده است. مساله علم ما به خدا که خداشناسی در پرتو آن مطرح می شود. این مساله مهمی است. اینکه آیا علم ما به خدا ممکن است یا خیر؟ اینکه علم ما به خدا از چه سنخ علمی است؟ متکلمان سنتی اتفاقاً مطرح کرده بودند که چه نوع علمی است. به عنوان مثال؛ قاضی جبار معتزلی

در شرح اصول خمسه می گوید علم ما به خدا در یک عصر یا تقلیدی است یا حسی یا بدیهی یا نظری. بعد می گوید: آن سه تا نیستند پس نظری هستند. اما در دنیای جدید نه، خیلی متنوع است. مثلاً «کلار»، معرفت وجودی به خدا را مطرح می کند که این معرفت وجودی به خدا که در آن تقسیم بندی قاضی جبار نیست. علت نبودنش هم ظهور پدیده آگزستانسیالیسم است در دنیای جدید.

انگیزند. نکته اصولی تری به نظر بنده اینکه او متوجه بوده است که دو مقابل ایران و اسلام، اصل و هنر این است که اسلام توانست تمدن ایرانی را به گفتگو تمدنها یا آن طرف است، شعار نیست و واقعیتی است که دست افرادیست حتی دست جایی هم نیست که تحصیل بکنند یا نکنند بالاخره در دهکده جهانی تمدنها با هم برخورد دارند. و این برخورد برای متکلم، انبوهی مسائل جدید می آفریند، پس خلاصه حرف من این است که حوادث زیادی در جهان رخ داده است. هم مبانی نوینی آورده، هم ابزارهای جدیدی را داده، هم رقابتها را تغییر داده، بنابراین مشغله متکلم، اساساً دیگر مشغله های تازه های می تواند باشد.

س: جناب استاد می توانید یک فهرستی را برای مسائل جدید متکلم اشاره فرمائید؟

ج: بله، متکلم در واقع با مسائلی روبروست که این مسائل در واقع دو دسته اند. برخی ها کم و بیش در کلام سنتی هم بوده اند ولی اینک با یک مفهوم جدیدی آمده اند. با یک تعابیر و قرائت جدیدی آمده اند و یک سری مسائل هستند که اساساً نو هستند و در دنیا نبوده اند. از دسته اول می توانیم بحث شرور را اشاره

اصرار می کردیم این کلمه ها حقانیت دارد، صدق دارد، دلیل می آوریم و اگر کسی هم نشان می داد که اینها اشکال دارد، ما آنها را منطقاً جواب می دادیم. اما در دنیای جدید یک نگاه دیگر به مطالب جدید شده که این نگاه کم و بیش نوین است. به ندرت می توان گفت که مدرن است. آن نگاه این است که اصلاً تعالیم دینی غیر از آن هویت حکایتی خودشان هم یک واقعیت اند. و غیر از اینکه از یک واقعیت دیگری خبر می دهند، خودشان یک واقعیت اند. یک واقعیت انسانی اند، واقعیت انسانی - روانشناختی، واقعیت انسانی - جامعه شناختی؛ واقعیت انسانی - تاریخی. به همین دلیل سه نگاه به دین دوخته می شود. یکی روانشناسی دینی، یکی جامعه شناسی دینی، یکی هم تاریخ دینی. و همه اینها مطالعات تجربی اند، مطالعات فلسفه اند و اینها انبوهی از مسائل ایجاد کرده اند؛ به عنوان مثال، روانشناسی دینی حداقل سه مساله با متکلم دارد. یکی بحث از منشا دین است که آن هم دو مساله است. خاستگاه و جایگاه. یکی بحث از تحول دین است، یکی بحث از آثار دین است در سازمان روانی.

یعنی اساساً آگزیستانسیالیسم دو طرف داشته در این مساله، یا کسی مثل «سارت» بوده که به دلیل اینکه ارتباط بین انسان و خدا را نمی توانسته نشان بدهد، سخن او را احتاجی بر علیه تلقی کرده اند یک طرفش هم سخن «کلار» است، که اساساً معتقد است که هویت انسان مخلوط است با رابطه با خدا. اما رابطه او رابطه وجودی است. شناخت او، معرفت او وجودی است. معرفت وجودی یک معرفت کاملاً جدیدی است. یا فرض کنید که «مارس» و دیگران که شناخت خدا را یک شناخت احساسی درونی مثلاً تعبیر می کنند، اینها جوابهایی است که در علم جدید مطرح است؛ بنابراین علم ما به خدا یکی از مسائل مهم است در دنیای جدید که کم و بیش در دنیای قدیم بود. تصویر ما از وحی، تصور ما از مال، اینها مسائلی هستند که قبلاً هم بوده اند ولی امروزه با مفاهیم نوینی به میدان آمده اند. حیات ما پس از مرگ، اینها مسائلی که بوده اند و هستند. اما یک مسائل کاملاً جدیدی مطرح شده اند و آن ریشه اش این است که ما در کلام سنتی گزاره های دینی را به عنوان گزاره تلقی می کردیم، خبرهای دینی را به عنوان خبرهای از جایی تلقی می کردیم. بنابراین

باید به آن جواب بدهد. بحث رابطه دین و اخلاق را در کتابهای کلام نمی توانید پیدا کنید؛ ولی این امروز یک سؤال بسیار مهمی است. ببینید وقتی که

در دهکده جهانی هستند نسبت به اخلاق نمی توانند بی تفاوت باشند، برای اینکه کوچکترین تخطی از اخلاق می تواند در این دهکده، موجب بی اعتباری شود و موجب ورشکستگی یک شرکت بسیار بزرگ بشود به همین دلیل در دهکده جهانی می آیند و مرامنامه اخلاقی برای شرکتها می نویسند. اخلاق حرفه ای می آید و کانون اخلاق حرفه ای. من مثال عرض می کنم ۶۰٪ درصد پانصد شرکت برتر انگلستان مرامنامه اخلاقی دارند. ۱۰۰٪ از این پانصد شرکت برتر آمریکا، مرامنامه اخلاقی دارند. آن وقت حتی اخلاق اگر برای یک مرکز اقتصادی تجاری این قدر مهم باشد، آن وقت خواهید پرسید دین با اخلاق چه نسبتی دارد؟ برای اینکه اخلاق هر گونه که تحلیل کنید به دین ارتباط دارد. از آن طرف توقع طبیعی ما از دین این است که به ما اخلاق بدهد. از آن طرف اخلاق را بخواهیم به قول «کلار» به منشأهایی وصل کنیم که به بی معنایی اخلاق برسیم

اینها مسائل کاملاً نوینی است که مطرح شده و متکلم خود را در مقابل اینها می یابد. همچنین فلسفه علم که در دنیای جدید مطرح شده و باعث شده است که تلاش متکلمان زیر ذره بین فیلسوفان دین برود. و متکلم به این مطلب نمی تواند بی تفاوت باشد. انبوهی از مسائل متکلم هم ناشی از تحلیلهای فیلسوفان ادیان و فیلسوفان دین باشد. مثلاً فرض کنید که معناداری زبان دین. درست است که به معنا در تفکر سنتی بوده ولی این شکلی که امروزه مطرح است، این حاصل کار فیلسوفان دین است. فیلسوفان دین وقتی که نظر می کردند به تحقیقات متکلمان می دیدند که متکلمان یک زبان به خصوص دارند، اسم آن را می گذارند «زبان الهیاتی»؛ بعد می گفتند زبان الهیاتی معنایش چیست؟ بعد می رسیدند به انواع معنی داری. ولی بالاخره این سؤالی است که متکلمان نمی توانند طرح کنند. بنابراین مساله معناداری زبان دین و سنخ زبان دین هر دو مسائل کلامی می شوند. از آن طرف دنیای جدید از کلام توقع این را دارد که در عمل هم حرف داشته باشد؛ بنابراین دین و آزادی، دین و توسعه، اینها از مسائل بسیار مهم کلامی هستند که در دنیای جدید باید متکلم

دارد ما معمولاً آن را می‌گیریم و در مقدمات کارمان به کار می‌بریم و آنرا موافق خود می‌دانیم یا این جور است. یا اینکه نه، آنها را موافق خود نمی‌دانیم، مقابل خود بدانیم. آن وقت آنها برای ما می‌شود مساله و شبهه و می‌خواهیم یک جور جوابشان را بدهیم. بنابراین دوباره آن مسائل را مطرح می‌کنیم؛ این معنایش اینست که کلام جدید از این دین پژوهی دائماً روزی می‌خورد و از طریق مساله سازی که علم با مساله فردش می‌شود و از طریق مبنا گرفتن به تعبیر منطقی، ماخذ گرفتن. این ارتباط دائمی هست آن وقت این ارتباط معنایش این است که اگر در آن حیطه‌ها پویائی باشد در این حیطه‌ها هم پویائی هست. یعنی اگر یک «روزانیه» بیاید و با تحقیقات تجربی خودش بگوید و ادعا بکند دینداری موجب عدم سلامت روانی می‌شود، خوب برای متکلم امروزی یک شبهه شده و یک مساله شده، باید جواب بدهد. اگر بعد از سه سال «پل واتسون» بیاید و نشان بدهد که در آزمایشهای «آلیس» مشکلهای روانشناختی است و تحقیقاتش را ارائه بدهد و بعد به این نتیجه برسد که نه، دین داری بیرونی با دین داری درونی فرق می‌کنند. دین داری درونی با

مجبوریم به دین برسیم. در این منظومه جدید بحث دین و اخلاق، مخصوصاً دین و اخلاق حرفه‌ای بسیار بحث مهمی است، در کشور ما به یک معنا در اخلاق حرفه‌ای هیچ کاری نشده است یکی دو تا ترجمه‌هایی در اخلاق پزشکی و اخلاق مدیریتی آمده منتهی ما هنوز در این وادی نیفتاده ایم. بیفتیم خواهیم دید که مسائل خیلی مهمی دارد در این زمینه. بنابراین اینها ابوهی از مسائل کلامی جدید هستند و این نکته را هم اضافه کنم که این مسائل به این شکل، در دنیای جدید، متکلم که به کار خودش ادامه می‌دهد، اما در دنیای جدید متکلم متوجه می‌شود که چهار گروه دیگر هم در موضوعاتی مطالعه می‌کنند که او تعلقاتی دارد. این چهار گروه؛ فیلسوفان، جامعه‌شناسان و روانشناسان دین و عرفانند. متکلم در برابر اینها همیشه یکی از این دو کار را می‌کند. یعنی بی‌ارتباط و قیچی شده نیست؛ یا حرفهای آنها را، تحقیقات آنها را مؤید خودش می‌بیند، آن وقت از آنها به عنوان مبانی و مقدمات استفاده می‌کند؛ یعنی مصرف می‌کند. یعنی در تأییدش در برنامه ترویجی و آموزش خودش از تحقیقات آنها استفاده کند. مثلاً اگر «ولیان جیمز» سخنی در تجربه دینی

سلامت روان نسبت مستقیم دارد. و دینداری بیرونی نسبت منفی دارد و معکوس دارد. آن وقت برای متکلم معضلی می شود؛ از طرفی باید ببینند که دینداری بیرونی و درونی چیست؟ آن وقت از متون دینی بپرسد که ما گونه های مختلف دینداری داریم. آن وقت آن روایتی که برای متکلمان سنتی اصلاً مورد لحاظ نبود، در کلام جدید یک روایت مهم می شود، که عبادت کنندگان بر خدا سه دسته اند: ۱- تجار ۲- بندگان ۳- احرار. خب این وقت خیلی مهم می شود چون گونه های مهم دینداری است و بعد هم باید ببیند که این گونه های دینداری رابطه شان طولی است، عرضی است، تجملی است. در این یک مسائل خیلی مهمی از همین بحث نزاع بین آلیس واتسون) که در گستره روانشناسی روی آثار دینی دارد، برای متکلمان می تواند انواع بحثها را ایجاد کند و ما هم به جای اینکه بگویم اینها برنامه های شیطانی اند یا یک نفوذهای فرهنگی اند باید بیائیم به متون دینی خودمان اتکا کنیم و با جوابهایی که از متون دینی می توان داشت به استقبال این مسائل برویم.